

تأسیس علم اقتصاد در ایران؛ امتناع یا امکان؟

ابوالقاسم مهدوی*

عبدالحمید معرفی**

چکیده

در این مقاله، به بررسی امکان تأسیس علم اقتصاد، در هر جامعه‌ای مانند ایران می‌پردازیم. برای رسیدن به این هدف، شرایطی را بررسی می‌کنیم که باید، به‌طور کلی، برای تأسیس علم اقتصاد، به مثابه علمی اجتماعی، وجود داشته باشد. برای روشن شدن موضوع، نخست به نقد هایک بر اقتصاد نئوکلاسیک و برنامه‌ریزی سوسیالیستی می‌پردازیم تا نشان دهیم امتناع یا امکان علم اقتصاد، در مسئله‌ای ریشه دارد که آن را مسئله اصلی علم اقتصاد می‌نامیم. حل این مسئله، در گرو حل پارادوکس نهادگرایی است. برای حل این پارادوکس، به نقد سرل بر نهادگرایی می‌پردازیم تا تفاوت قواعد تقویمی و تنظیمی را دریابیم. گام بعدی بررسی مسئله معیار در پیروی از یک قاعده، با بهره‌گیری از فلسفه ویتگنشتاین است. در پایان، با توجه به تفکیک دانش از اطلاعات و قاعده از قانون به این نتیجه می‌رسیم که حل مسئله اصلی علم اقتصاد و در پی آن، امکان تأسیس علم اقتصاد، در گرو زبانی است که به واسطه آن بتوان به شکل پیشینی، نظم نهادی را به مثابه واقعیت اقتصادی بازنمایی کرد. برای انجام این کار، تغییر روش از اثباتی به فرارونده اجتناب‌ناپذیر است.

واژه‌های کلیدی: دانش، روش فرارونده، تقویمی، تنظیمی، پیروی از قاعده، زبان، نهاد

۱. مقدمه

این مقاله فلسفی است و موضوع آن در علم اقتصاد سابقه ندارد. نخستین بار در قرن هجدهم، با توجه به پیشرفت‌های گسترده در علم فیزیک نیوتنی، کانت (۱۳۸۷) پرسشی درباره امکان‌پذیری^۱ یک علم مطرح کرد. کار کانت آغازی بر فلسفه نقادی شد.^۲ در اینجا، به پیروی از این ابتکار کانت، این پرسش را مطرح می‌کنیم که «چگونه علم اقتصاد ممکن می‌شود؟». برای پاسخ دادن به این پرسش، اقتصاد نئوکلاسیک^۳ را به طور کلی بررسی و نقد کنیم. این نقد به منظور رد اقتصاد نئوکلاسیک نیست، بلکه برعکس، علم اقتصاد نئوکلاسیک را مفروض می‌گیریم و در پی یافتن شرایطی خواهیم بود که اقتصاد نئوکلاسیک را به مثابه یک علم ممکن می‌سازد؛ از این رو، به واسازی^۴ و بازسازی عقلانی^۵ این رشته می‌پردازیم تا آن را برای اقتصاددانی که در جامعه غربی زندگی نمی‌کند، معقول سازیم.

بنابراین می‌توان گفت هدف ما در این مقاله، پاسخ دادن به این پرسش است که آیا رشته^۶ اقتصاد به مثابه یک علم می‌تواند در هر جامعه‌ای مانند ایران تأسیس^۷ شود؟ برای پاسخ دادن به این پرسش، باید امکان‌پذیری علم اقتصاد، به طور کلی بررسی شود تا شرایطی که این امکان را فراهم می‌کند، مشخص شود. به این منظور، از این پرسش آغاز کنیم که علم اقتصاد چیست؟

پاسخی که به شکل سنتی، به این پرسش داده شده است، این است که علم اقتصاد، علم تخصیص^۸ منابع محدود^۹ به نیازهای نامحدود است (بلاگ، ۱۳۸۰). این پاسخ گرچه صحیح است، مقصود ما را که بررسی امکان‌پذیری علم اقتصاد است، نمی‌رساند؛ زیرا مسائل معرفت‌شناختی^{۱۰} و هستی‌شناختی^{۱۱} مربوط به علم اقتصاد را مسکوت می‌گذارد و فقط، به مسائل منطقی^{۱۲} آن می‌پردازد. اگر علم اقتصاد علم تخصیص باشد، این مسئله مطرح می‌شود که این تخصیص به چه صورتی تحقق می‌یابد؟ یعنی بی‌درنگ، این پرسش مطرح می‌شود که چه چیزی، چگونه و برای چه کسی تولید شود؟ پاسخ جریان غالب در علم اقتصاد این است که این تخصیص، از طریق مکانیسم بازار^{۱۳} و مبتنی بر نظریه محض انتخاب^{۱۴} انجام می‌شود. صورت‌بندی^{۱۵} این پاسخ، در علم اقتصاد نئوکلاسیک، در قالب

1. possibility
3. Neoclassical economics
5. rational reconstruction
7. founding
9. limite
11. ontological
13. market Mechanism
15. formation

2. critical Philosophy
4. deconstruction
6. dicipline
8 allocation
10. epistemological
12. logical
14. pure theory of choice

اقتصاد جریان غالب^۱ خود را نشان می‌دهد؛ بنابراین، اقتصاد نئوکلاسیک صورت‌بندی منطقی علم تخصیص منابع است. اگر تأسیس علم اقتصاد، از طریق این صورت‌بندی ممکن باشد، تأسیس آن، در هر جامعه‌ای مانند ایران ممکن می‌شود؛ زیرا تنها مسئله‌ای که با آن مواجه خواهیم بود، حل یک مسئله منطقی است. ولی آیا تأسیس رشته اقتصاد به مثابه یک علم، چنان که مکتب نئوکلاسیک ادعا می‌کند، حل یک مسئله منطقی است؟

برای یافتن پاسخ سؤال، باید با بازگشت به مبادی^۲ و مبانی^۳ علم اقتصاد، این مسئله را بررسی کنیم. اقتصاد نئوکلاسیک ادعا می‌کند که با توجه به بدیهی بودن مبانی‌ای که بر آن استوار است، جهان‌شمول^۴ است؛ بنابراین، باید به این موضوع بپردازیم که علم اقتصاد نئوکلاسیک بر چه مبانی‌ای استوار است و گزاره‌های^۵ این علم که بیانگر قوانین^۶ علم اقتصاد است، چه نسبتی با این مبانی دارد؟ اقتصاد نئوکلاسیک در صورتی می‌تواند جهان‌شمول باشد که بر اصول^۷، قواعد^۸ و قوانینی مبتنی باشد که در واقعیت اقتصادی^۹ هر جامعه ریشه دارد؛ بنابراین، به این سؤال می‌رسیم که اقتصاد نئوکلاسیک چیست و چه نسبتی با واقعیت دارد؟

۱-۱. چیستی اقتصاد نئوکلاسیک

می‌توان گفت علم اقتصاد نئوکلاسیک نظامی از گزاره‌هاست که قوانین علم اقتصاد را به زبان ریاضی بیان می‌کند. این قوانین، با روش ریاضی و بر بنیاد اصل انتخاب استخراج می‌شود؛ بنابراین، اقتصاد نئوکلاسیک یک نظریه محض انتخاب است. در بررسی نسبت اقتصاد نئوکلاسیک با واقعیت، با سه موضوع جدید روبه‌رو می‌شویم که مکتب نئوکلاسیک، به آنها به‌طور صریح توجه نکرده است: واقعیت، حقیقت^{۱۰} و زبان^{۱۱} در علم اقتصاد. در مورد این سه موضوع باید، از دو بعد نظری^{۱۲} و عملی^{۱۳} تأمل^{۱۴} شود.

در بعد نظری، از دیدگاه مکتب نئوکلاسیک، واقعیت اقتصادی شامل یک بازار خودتنظیم^{۱۵} است که در آن، انسان اقتصادی^{۱۶} در جایگاه فردی انتخابگر، در پی منافع^{۱۷} خویش است و دست نامرئی^{۱۸} بازار این منافع متفاوت را با یکدیگر هماهنگ می‌کند. در

1. main stream
3. fundamental
5. propositions
7. principle
9. economic reality
11. language
13. practical
15. self regulative
17. interest

2. origin
4. universal
6. law
8. rule
10. truth
12. theoretical
14. reflection
16. homo economic
18. invisible hand

اقتصاد نئوکلاسیک، بخشی از واقعیت اقتصادی که حائز اهمیت و بنیاد اقتصاد نئوکلاسیک است، همان انسان اقتصادی انتخابگر است. هماهنگی افراد برای اقتصاد نئوکلاسیک یک مسئله نیست؛ زیرا آن را به واسطه وجود دست نامرئی پیش فرض می‌گیرد. بنابراین، اقتصاد نئوکلاسیک بر دو اصل بنا شده است: اصل متعارف^۱ انتخاب و اصل موضوع^۲ انسان اقتصادی. قوانین علم اقتصاد نیز، با روش ریاضی، از طریق این اصول استخراج می‌شود؛ بنابراین، اقتصاد نئوکلاسیک در بنیادی‌ترین شکل خود، از طریق این اصول است که به واقعیت اقتصادی مرتبط می‌شود. در مکتب نئوکلاسیک، تعریف حقیقت همان تعریف ارسطویی^۳ از حقیقت (پترسون، ۲۰۰۳)، یعنی مطابقت با واقعیت است. این تطابق، در بعد نظری، به شکل مطابقت گزاره‌های علم اقتصاد نئوکلاسیک با اصول اولیه این علم است. در بعد عملی، تعریف واقعیت و حقیقت علم اقتصاد نئوکلاسیک، به شکل دیگری است. هنگامی که در اقتصاد جریان غالب، اقتصاد نئوکلاسیک، به زبان ریاضی بیان می‌شود، تنها می‌تواند بخشی از واقعیت را نمایان کند که می‌شود آن را به شکل عدد بیان کرد؛ از این رو، واقعیت اقتصادی، در اقتصاد نئوکلاسیک، به ارقام آماری کاهش می‌یابد. بدیهی است که بخش بزرگی از واقعیت اقتصادی که نمی‌توان آن را به شکل عدد بیان کرد، از حوزه علم اقتصاد نئوکلاسیک خارج می‌شود. از سویی، تعریف حقیقت به تطابق گزاره‌های علم اقتصاد با واقعیت، در عمل، از طریق روش‌شناسی‌های اثبات‌گرایانه^۴ فلسفه علم، به شکل آزمون مدل‌های ریاضی مستخرج از اقتصاد نئوکلاسیک در برابر ارقام آماری، مد نظر قرار می‌گیرد؛ بنابراین، باید دید آیا این تعریف از حقیقت و واقعیت در علم اقتصاد می‌تواند علمی جهان‌شمول در اختیار ما قرار دهد که از طریق آن بتوان در هر جامعه‌ای، به دانش اقتصاد رسید؟ در اینجا، منظور از دانش همان تعریف افلاطونی^۵ از دانش، یعنی باور صادق موجه^۶ است (چرْم، ۱۳۸۷). امکان تأسیس علم اقتصاد پیش شرط تولید علم اقتصاد است. آیا اقتصاد نئوکلاسیک، در جایگاه یک علم^۷، در عمل، در هر جامعه‌ای به تولید دانش^۸ می‌انجامد؟ در واقع، پاسخ این پرسش منفی است. اگر واقعیت به عدد، و روش کشف حقیقت به روش‌های اثبات‌گرایانه فلسفه علم تقلیل یابد، یعنی رویکرد مکتب نئوکلاسیک، امکان کسب معرفت از علم اقتصاد و از آن رو، امکان تأسیس علم اقتصاد متضمن شرایطی خواهد شد که در هر جامعه‌ای وجود ندارد؛ بنابراین نخست دلیل منفی بودن پاسخ سؤال اخیر را

1. axiom

3. Aristotelian

5. Platonic

7. science

2. postulate

4. positivistic

6. justified true belief

8. knowledge

بررسی می‌کنیم. سپس به دنبال شرایطی عام خواهیم بود که تحت آن، پاسخ پرسش اخیر مثبت باشد. برای اینکه مسئله روشن‌تر شود، باید بینیم در چه شرایطی، اقتصاد نئوکلاسیک، در مقام یک علم می‌تواند به تولید دانش منجر شود؛ بنابراین، مسئله ما معرفت‌شناختی می‌شود؛ یعنی با این فرض آغاز می‌کنیم که اقتصاد نئوکلاسیک یک علم است و در پی یافتن شرایطی عام خواهیم بود که تحت آن، تولید دانش از اقتصاد نئوکلاسیک ممکن می‌شود.

اشاره کردیم که در پاسخ سستی جریان غالب در علم اقتصاد به سؤال از چیستی اقتصاد، مسائل هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مسکوت مانده است؛ به همین جهت، مبانی اقتصاد نئوکلاسیک، به عنوان صوری‌ترین^۱ بیان از چیستی علم اقتصاد، به شکل پیش‌فرض‌های ضمنی و انتزاعی^۲ خود را نشان می‌دهد. اقتصاد نئوکلاسیک، از نظر هستی‌شناختی، بر اصل متعارف انتخاب و اصل موضوع انسان اقتصادی مبتنی است؛ یعنی یک هستی‌شناسی اتم‌گرایانه^۳ دارد. مکتب نئوکلاسیک با این مسئله روبه‌روست که چگونه این کنشگران اتمی، در واقعیت اقتصادی، با یکدیگر هماهنگ^۴ می‌شوند؟ پاسخ اقتصاد نئوکلاسیک استعاره دست نامرئی است؛ به این معنا که این هماهنگی، در قالب یک بازار خودتنظیم، انجام می‌شود. افزون بر مسئله هماهنگی، اقتصاد نئوکلاسیک با این مسئله روبه‌روست که این انسان اقتصادی انتخابگر، چگونه از واقعیت، شناخت^۵ حاصل می‌کند؟ پاسخ مکتب نئوکلاسیک طرح اصل عقلانیت^۶ است. کنشگر اقتصادی، طبق این اصل، رفتار حداکثرسازی مطلوبیت را در پیش می‌گیرد؛ بنابراین نه تنها خواهد دانست که در بازار چگونه رفتار کند، بلکه رفتاری پیش‌بینی‌شدنی نیز خواهد داشت. ولی اینکه کنشگر اقتصادی، چگونه چنین دانشی به دست می‌آورد، بی‌پاسخ می‌ماند. بنابراین، دو مسئله کسب دانش (معرفت‌شناختی) و وجود هماهنگی (هستی‌شناختی) پیش‌فرض گرفته می‌شود.

به همین جهت، اقتصاد نئوکلاسیک می‌تواند به مثابه یک رشته تأسیس شود؛ ولی به مثابه یک علم اجتماعی، خیر؛ زیرا رابطه آن با واقعیت، انضمامی^۷ و نامعین^۸ است؛ یعنی مکتب نئوکلاسیک شرایط لازم را برای تأسیس علم اقتصاد بیان کرده؛ ولی شرایط کافی را بیان نکرده است. تنها از علم اقتصاد به مثابه یک علم اجتماعی است که می‌توان به دانش رسید. برای روشن‌تر شدن مطلب، بار دیگر، باید در چیستی علم اقتصاد تأمل کرد.

1. formalistic

3. Atomistic

5. cognition

7. concrete

2. abstract

4. coordinate

6. rationality

8. indeterminate

گزاره‌های اقتصاد نئوکلاسیک، بر مبنای اصول مکتب نئوکلاسیک (انتخاب، انسان اقتصادی و عقلانیت) و از طریق اصول منطقی هویت^۱ و عدم تناقض^۲ شکل می‌گیرد؛ به همین جهت، منطقی محض انتخاب نامیده می‌شود؛ بنابراین، این رشته فقط امکان‌ات منطقی و نه واقعی را در اختیار ما قرار می‌دهد؛ زیرا حقیقت گزاره‌های این علم، بر سازگاری منطقی با اصولی مبتنی است که بر آنها بنا شده است؛ از این رو، نظامی از گزاره‌های تحلیلی^۳ در اختیار ما قرار می‌دهد. تحلیلی بودن به این معناست که درستی آنها می‌تواند مستقل از واقعیت اقتصادی تعیین شود. بیان امکان‌ات واقعی در صورتی میسر می‌شود که در مورد واقعیت، گزاره‌های ترکیبی^۴ داشته باشیم؛ یعنی گزاره‌هایی که حقیقت خود را نه از تطابق با اصول اولیه، بلکه از تطابق با یک واقعیت انضمامی و مشخص حاصل کرده باشند. تنها در این صورت است که علم اقتصاد، از حالت ذهنی و انتزاعی، به حالت عینی و انضمامی تبدیل می‌شود؛ از این رو، باید راهی برای تولید گزاره‌های ترکیبی یافت.

۲-۱. روش‌شناسی^۵ اقتصاد نئوکلاسیک

مکتب نئوکلاسیک می‌کوشد این مشکل را در حوزه روش‌شناسی حل کند؛ یعنی به سراغ فلسفه علم می‌رود و با کمک از روش‌های تجربه‌گرایانه در فلسفه علم (اثبات‌گرایانه^۶ یا ابطال‌گرایانه^۷) می‌کوشد این نقیصه را جبران کند. از آنجا که اقتصاد نئوکلاسیک به زبان ریاضی بیان می‌شود، واقعیت به عدد تقلیل می‌یابد. حال اگر ارقام آماری را شاخص مناسبی برای واقعیت اقتصادی بدانیم، باید ببینیم آیا مکتب نئوکلاسیک می‌تواند با این روش‌های اثبات‌گرایانه، گزاره‌های ترکیبی تولید و امکان تولید دانش را از اقتصاد نئوکلاسیک فراهم کند؟

در روش تجربه‌گرایی، در علم اقتصاد، ارقام آماری تنها داده‌هایی است که به شکل عینی، در اختیار اقتصاددان قرار دارد. او از اقتصاد نئوکلاسیک، فرضیاتی^۸ استخراج و آنها را به شکل مدل ریاضی صورت‌بندی و سپس آنها را در برابر ارقام آماری، آزمون^۹ می‌کند. از میان دو یا چند فرضیه رقیب، یکی پذیرفته و بقیه رد می‌شود؛ بنابراین به نظر می‌رسد مشکل حل شده است و ما توانسته‌ایم از گزاره‌های تحلیلی اقتصاد نئوکلاسیک، به

1. identity

3. analytic

5. methodological

7. falsificationist

9. test

2. non contradiction

4. synthetic

6. verificationist

8. hypotheses

گزاره‌های ترکیبی که حاکی از واقعیت است، برسیم و دانش حاصل شود؛ ولی موضوع به این سادگی نیست.

در روش‌های تجربه‌گرایانه فلسفه علم مشکلی بروز می‌کند که نظریه دوهم - کواین^۱ خوانده می‌شود. طبق این نظریه، گزاره‌ها (فرضیات) هرگز، به تنهایی، در برابر واقعیت آزمون نمی‌شود، بلکه آزمون تجربی، نظامی از گزاره‌ها را پیش فرض می‌گیرد؛ بنابراین، درباره هیچ گزاره‌ای به شکل تکی، به واسطه شواهد نمی‌توان تحقیق یا آن را ابطال کرد؛ زیرا یک تعدیل، در بقیه نظام گزاره‌ها می‌تواند از تأیید^۲ یا ابطال آن جلوگیری کند (بویلان و اوگورمان، ۲۰۰۳). از آنجایی که کنش‌ها، در علم اقتصاد به مثابه یک علم اجتماعی، معنادار^۳ است، نظریه دوهم - کواین، با قوت و شدت بیشتری نسبت به علم فیزیک برقرار است. مسئله دوهم - کواین باعث می‌شود داده‌ها، یعنی ارقام آماری نتوانند مدل‌های ریاضی را تعیین^۴ کنند و از این رو، انتخاب بین فرضیه‌ها، از طریق داده‌ها^۵ ناممکن می‌شود. تنها کاری که داده‌ها می‌کنند، کمی کردن مدل‌های ریاضی است؛ یعنی در اندازه‌گیری شدت همبستگی بین متغیرها، به ما کمک می‌کنند؛ ولی نمی‌گویند چه متغیرهایی باید به مدل وارد شود. باید پیشاپیش، یک نظریه تعیین کرده باشد که چه متغیرهایی به مدل وارد شود. نظریه نیز، نسبت به مدل، پیشین است.

بنابراین، اگرچه از طریق داده‌ها می‌توان با ارائه یک فرضیه و کمی کردن مدل‌های ریاضی، به گزاره‌های ترکیبی رسید، این گزاره‌های ترکیبی دانشی یقینی^۶ در مورد واقعیت به ما نمی‌دهد، بلکه محتمل^۷ است؛ به این دلیل که اقتصاد نئوکلاسیک، به مثابه منطق محض انتخاب، بیش از یک امکان منطقی پیش روی ما قرار می‌دهد که انتخاب از بین آنها، از طریق داده‌ها (ارقام آماری)، به واسطه مشکل دوهم - کواین میسر نیست؛ از این رو، برای انتخاب از بین آنها، باید به نظریه دیگری در مورد واقعیت متوسل شد و این به مفهوم خروج از منطق محض انتخاب و بنابراین، عدول از اصول اولیه اقتصاد نئوکلاسیک است. این عدول به شکل افزون پیش فرض‌هایی به گزاره‌های تحلیلی اقتصاد نئوکلاسیک خود را نشان می‌دهد. این پیش فرض‌ها، اگر درست انتخاب شده باشند، می‌توانند مولد گزاره‌های ترکیبی باشند؛ ولی از آنجایی که معیاری برای انتخاب این پیش فرض‌ها وجود ندارد، نظریاتی موردی^۸ در مورد واقعیت به ما می‌دهند و دانش حاصل غیر یقینی خواهد بود. پس چگونه می‌توان به دانش یقینی نزدیک شد؟

1. Duhem-Quine thesis
3. meaningful
5. data
7. probable

2. confirmation
4. determination
6. certain
8. ad hoc

مکتب نئوکلاسیک دو مسئله را مسکوت می‌گذارد: ۱. چگونگی هماهنگی^۱ کنشگران، ۲. اینکه کنشگران چگونه دانش را کسب می‌کنند؟ اقتصاد نئوکلاسیک به زبان ریاضی بیان می‌شود. این کار دو پیامد دارد:

۱. مسئله هماهنگی با پیش فرض تعادل عمومی^۲، در یک نظام صوری ریاضی (نظام قیمت) حل می‌شود؛

۲. از آنجایی که ریاضیات فقط می‌تواند واقعیت را به شکل عدد بازنمایی^۳ کند، دانش مورد نیاز برای کنشگر عقلانی، به اطلاعات^۴ قیمتی تقلیل می‌یابد؛ بنابراین، این یقینی نبودن، از تقلیل^۵ مفهوم هماهنگی به تعادل، و دانش به اطلاعات ناشی می‌شود. دلیل این تقلیل‌ها ریاضی بودن زبان اقتصاد نئوکلاسیک است. زبان ریاضی اقتصاد نئوکلاسیک، در رویکرد اتمیستی به واقعیت اقتصادی ریشه دارد؛ از این رو، برای حل مسئله یقین یا کسب دانش علمی، در حوزه اقتصاد، به بازتعریفی از واقعیت، حقیقت و زبان در علم اقتصاد نیاز داریم. برای این کار باید، بین پرسش^۶، سؤال^۷ و مسئله^۸ علم اقتصاد تفکیک کنیم.

۳-۱. پرسش، سؤال و مسئله در علم اقتصاد

پرسش علم اقتصاد چیست؟، همان تعریف سنتی علم اقتصاد است؛ یعنی اینکه چگونه می‌توان منابع محدود را به نیازهای نامحدود تخصیص داد؟ پاسخ چنین پرسشی ضرورتاً منطقی است؛ از این رو می‌توان اقتصاد نئوکلاسیک را به مثابه منطق محض انتخاب، به شکل پیشینی^۹ و در قالب یک رشته جهان‌شمول صورت‌بندی کرد. سؤال علم اقتصاد به شکل سنتی این است که چه چیزی، به چه مقدار و برای چه کسی باید تولید شود؟ به این سؤال می‌توان از طریق تحلیل اطلاعات موجود پاسخ داد. مسئله علم اقتصاد همان موضوع اصلی‌ای است که مکتب نئوکلاسیک آن را مسکوت گذاشته و در قالب پیش‌فرض‌های ضمنی و تقلیل‌گرایانه بیان کرده است. امکان تأسیس علم اقتصاد به مثابه یک علم اجتماعی، به حل مسئله علم اقتصاد بستگی دارد که می‌توان آن را مسئله اصلی علم اقتصاد دانست. مسئله اصلی علم اقتصاد شامل دو بعد است:

الف) بعد شناختی: کنشگران اقتصادی دانش لازم را از کجا به دست می‌آورند؟ اقتصاد نئوکلاسیک با پیش‌فرض اطلاعات کامل و اصل عقلانیت این مسئله را حل می‌کند.

1. coordination
3. representation
5. reduction
7. asking
9. a priori

2. general equilibrium
4. information
6. question
8. problem

ب) بعد روشی: کنشگران اقتصادی چگونه با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند (مفاهمه)^۱ و هماهنگ می‌شوند؟ اقتصاد نئوکلاسیک با پیش فرض تعادل از طریق نظام قیمت، این مسئله را حل شده فرض می‌کند. به پرسش علم اقتصاد می‌توان از طریق یک روش منطقی و به سؤال علم اقتصاد، از طریق روش‌های تحلیلی، مثل روش‌شناسی‌های علم پاسخ داد. ولی مسئله اصلی علم اقتصاد (مسئله دانش و هماهنگی) به دقت نظر فلسفی نیاز دارد؛ زیرا در مسائل شناختی و روشی ریشه دارد. اگر مسئله اصلی علم اقتصاد حل شود، خودبه‌خود، مسئله کسب دانش یقینی نیز حل می‌شود. برای حل مسئله اصلی، باید علم اقتصاد را بر بنیادی قرار داد که بتواند با واقعیت انضمامی ارتباط برقرار کند.

مکتب نئوکلاسیک با بنای علم اقتصاد بر اصل انتخاب، صرفاً می‌تواند واقعیت را به شکل نظامی انتزاعی تصویر کند. اقتصاددانان کلاسیک واقعیت اقتصادی را به شکل انضمامی مد نظر داشتند و اقتصاد کلاسیک، بر بنیاد اصل تقسیم کار^۲ شکل می‌گرفت. به تبع آن، نظریه قیمت نیز، بر نظریه ارزش - کار^۳ مبتنی بود. با انقلاب نهاییون^۴، نظریه ارزش - کار جای خود را به نظریه ذهنی ارزش^۵ داد. طبق این نظریه، شکل‌گیری قیمت از طریق مکانیسم تعادلی بازار، بر اصل انتخاب قرار گرفت و مسئله هماهنگی با پیش فرض تعادل عمومی، به یک مسئله ریاضی صرف تبدیل شد. واقعیت‌های انضمامی اقتصاد، مانند تقسیم کار، روابط طبقات اجتماعی و نهادها، دیگر جایگاهی نداشت. با بیان علم اقتصاد، به زبان ریاضی، دانش از واقعیت اقتصادی نیز، به اطلاعاتی از علائم قیمتی تبدیل شد. هر نقص اطلاعاتی نیز، ناشی از شکست مکانیسم بازار در تبدیل اطلاعات به علائم قیمتی تلقی شد.

بنابراین، با انقلاب نهاییون و نظریه ذهنی ارزش، علم اقتصاد به علمی دقیق^۶ تبدیل شد. این علم، دقت، یقین و عینیت را در اندازه‌گیری‌های اقتصادی به ما می‌دهد؛ ولی این عینیت فقط به اموری مربوط است که به پرسش و سؤال علم اقتصاد مربوط می‌شود و نه مسئله اصلی علم اقتصاد. اقتصاد نئوکلاسیک که حاصل این تحول است، نمی‌تواند کلیت انضمامی واقعیت اقتصادی را بازنمایی کند؛ به همین جهت، مسئله اصلی علم اقتصاد، یعنی مسئله دانش و هماهنگی را خارج از حیطه کار خود می‌داند و آن را به ساختار نهادی که به شکل تاریخی موجود است، محول می‌کند تا در علوممانند اخلاق، حقوق، سیاست و جامعه‌شناسی بررسی شود.

1. communication
3. labor value
5. subjective value

2. division of labor
4. marginalist
6. exact

بنابراین، باید در پی بنا کردن علم اقتصاد بر بنیادی^۱ باشیم که بدون خروج از حوزه علم اقتصاد، مسئله اصلی را حل کنیم تا علم اقتصاد استقلال خود را حفظ کند و بدون وابستگی به یک ساختار نهادی تاریخی، بتوانیم امکان تأسیس آن را در هر جامعه‌ای، از جمله ایران بررسی کنیم.

مکتب کلاسیک این هدف را با بنا نهادن علم اقتصاد بر اصل تقسیم کار و استفاده از نظریه ارزش - کار به مثابه قانونی برای تعیین قیمت‌ها دنبال می‌کرد؛ ولی از آنجایی که با توجه به مشکلات نظریه ارزش - کار، بازگشت به مکتب کلاسیک ممکن نیست و ناچاریم از نظریه ذهنی قیمت استفاده کنیم، باید به دنبال راه‌حل دیگری باشیم. در این مقاله، نخست به کوشش‌های نهادگرایی^۲ چون هایک^۳ و سرل^۴ که به مسئله ما مربوط می‌شود، می‌پردازیم. هایک با الهام از فلسفه نقادی کانت، با بنا نهادن علم اقتصاد بر مبنای اصل تقسیم دانش،^۵ نخستین گام را برداشت؛ ولی به دلیل قرار داشتن در فلسفه ذهن‌گرا^۶ موفق نشد آن را کامل حل کند. سرل با تحلیل نهادگرایی در زمینه فلسفه زبانی،^۷ به واسطه تفکیکی که بین قواعد تقویمی^۸ و تنظیمی^۹ کرد، گام بعدی را برداشت. با طرح مسئله «پیروی از قاعده»^{۱۰} در فلسفه ویتگنشتاین^{۱۱} و تفکیک بین قواعد و قوانین، سومین گام برداشته می‌شود و در پایان، به این نتیجه می‌رسیم که با موضوع قرار دادن واقعیت اقتصادی، به مثابه نظمی^{۱۲} که حاصل مجموعه‌ای از اصول، قواعد و قوانین است و استفاده از یک روش فرازونده،^{۱۳} در تعریف مفهوم حقیقت می‌توان به بازنمایی ساخت نهادی، در زبان طبیعی پرداخت و با حل مسئله اصلی علم اقتصاد، در راه تأسیس علم اقتصاد، در هر جامعه‌ای مانند ایران گام برداشت.

۲. نهادگرایی هایک

هایک دو مقاله مهم دارد: نخست، «دانش و علم اقتصاد» و دوم، «استفاده از دانش در جامعه». از این پس، از این دو مقاله با عنوان‌های مقاله نخست و دوم یاد می‌کنیم. هایک مقاله نخست را این‌گونه آغاز می‌کند: «موضوع اساسی این مقاله، نقش فروض^{۱۴} و گزاره‌ها^{۱۵} در تحلیل

1. ground

3. Hayek

5. division of knowledge

7. linguistic Philosophy

9. regulative

11. Wittgenstein

13. transcendental

15. proposition

2. institutionalist

4. Searle

6. subjective

8. constitutive

10. rule following

12. order

14. assumption

اقتصادی است درباره دانشی که در اختیار اعضای مختلف جامعه است. اما این پرسش به پرسش دیگری مربوط است و آن پرسش این است که تا چه حد تحلیل اقتصادی صوری^۱ دانشی در مورد جهان واقعی در اختیار ما می‌گذارد؟ در واقع، هدف اصلی من بیان این مطلب است که همان‌گویی‌هایی^۲ مثل تحلیل صوری تعادل در علم اقتصاد، در صورتی می‌تواند به گزاره‌هایی درباره روابط علی^۳ در جهان واقعی تبدیل شود که بتوانیم آن گزاره‌های صوری را با اظهاراتی^۴ معنادار درباره اینکه چگونه دانش به دست می‌آید و مورد مفاهمه قرار می‌گیرد، پر کنیم. به طور خلاصه، ادعای من این است که عنصر تجربی، در نظریه اقتصادی شامل گزاره‌هایی درباره کسب دانش است» (هایک، ۱۹۴۸ الف، ص ۳۳).

درواقع پرسش هایک این است که چگونه ذهن^۵ انسان با واقعیت^۶ ارتباط می‌یابد و یا ما در جایگاه مُدرک^۷ چگونه جهان را تجربه می‌کنیم؟

«یک پرسش پاسخ‌داده‌نشده علوم اجتماعی این است که امور واقع، به عنوان داده،^۸ برای چه کسی "داده‌شده"^۹ است؟ اقتصاددانان به‌طور ناخودآگاه، به این پرسش پاسخ نداده‌اند که آیا امور واقع، به عنوان داده، برای اقتصاددانان "داده‌شده" است یا برای فردی که کنش او قرار است توضیح داده شود؟ اگر مورد اخیر باشد، آیا افراد مختلف با امور واقع متفاوتی به عنوان داده مواجه هستند یا خیر؟» (همان، ص ۳۹).

«شکی نیست که این دو مفهوم از داده، یعنی داده به مثابه امر واقع عینی^{۱۰} که اقتصاددان می‌تواند آن را بداند و داده به مثابه یک مفهوم ذهنی^{۱۱} که فردی که رفتار او قرار است توضیح داده شود، آن را می‌داند، از یکدیگر متمایز است و این تمایز را در تحلیل باید در نظر گرفت. به‌طور بنیادی، این پرسش که چرا داده‌ها در معنای ذهنی آن، باید با داده‌ها در معنای عینی آن، با یکدیگر منطبق باشند، یک مسئله اساسی است که باید به آن پاسخ داده شود» (همان).

درواقع هایک می‌خواهد بگوید اینکه امر واقع چه چیزی باشد، تابع انتظارات پیشین ماست؛ بنابراین، امر واقع خام^{۱۲} وجود ندارد. معرفت‌شناسی هایک، برخلاف معرفت‌شناسی مکتب نئوکلاسیک که دکارتی است، بر فلسفه انتقادی کانت مبتنی است؛ از این رو، رابطه ذهن و عین مسئله‌دار است. به همین جهت، کوشش او برای بیان شرایطی

1. formal
3. causal
5. mind
7. knower
9. given
11. subjective

2. tautologies
4. statement
6. reality
8. data
10. objective real fact
12. brute fact

ذهنی است که امکان تجربه عینی را فراهم می‌کند؛ البته مفهوم تجربه^۱ نزد هایک کانتی است و با مفهوم تجربه به معنای آزمایش^۲، در روش تجربه‌گرا^۳ متفاوت است. مسئله‌ای که هایک می‌کوشد بر آن غلبه کند، تجربه‌گرایی منطقی^۴ است که در اندیشه هیوم^۵ ریشه دارد و بر مکتب نئوکلاسیک حاکم است. در تجربه‌گرایی منطقی، گزاره‌ها یا تحلیلی است یا ترکیبی. گزاره‌های تحلیلی، پیشینی بوده، به دانش ما نمی‌افزاید و گزاره‌های ترکیبی، پسینی^۶ است؛ ولی ضرورت^۷ و کلیت^۸ ندارد؛ به همین جهت نمی‌تواند بنیاد دانشی یقینی قرار گیرد (آیر، ۱۳۸۴).

هایک از این لحاظ به کانت نزدیک می‌شود که در پی بنا نهادن استدلالی فرارونده است تا بر این مشکل چیره شود. به دلیل همین رویکرد کانتی است که هایک فرض دانش و اطلاعات کامل را که از فروض اساسی اقتصاد نئوکلاسیک است، رد می‌کند. در واقع، چون کنشگر اقتصادی، در بازار، به کسب دانش می‌پردازد، فرآیند یادگیری اهمیت می‌یابد؛ یعنی برای رسیدن به تعادل، برخلاف اقتصاد نئوکلاسیک، دانش چیزی نیست که از آغاز، در اختیار باشد، بلکه در فرآیندی عملی، کنشگر اقتصادی آن را کسب می‌کند.

۲-۱. مسئله تقسیم دانش

از نظر هایک، از آنجا که دانش کامل، از پیش، در اختیار کنشگر نیست، بلکه کسب دانش، در قالب فرآیندهای یادگیری، بخشی از خود فرآیند بازار است، مفاهیم^۹ اصلی اقتصاد نئوکلاسیک، مانند مفهوم تعادل تغییر می‌کند. هایک این مطلب را چنین بیان می‌کند: «در اینجا، پرسش دیگری پیش می‌آید که تا به حال، مورد توجه قرار نگرفته است و آن اینکه افراد مختلف چه مقدار و چه ترتیبی از دانش باید در اختیار داشته باشند تا تعادل معنا پیدا کند؟ بدیهی است که اگر پاسخ این پرسش به تجربه مربوط باشد، نمی‌توان از پیش فرض کرد هر فرد دانش کامل در اختیار دارد... بدیهی است که دانش هر کنشگر متناسب با موقعیت اوست... این ما را به مسئله «تقسیم دانش» هدایت می‌کند که مشابه مسئله «تقسیم کار» و به همان اندازه مهم است. اگرچه مسئله تقسیم کار، در علم اقتصاد، مورد پژوهش و توجه قرار گرفته است، از مسئله تقسیم دانش غفلت شده است؛ در حالی که از

1. experience
3. empiricism
5. Hume
7. necessity
9. concepts

2. experiment
4. logical empiricism
6. a posteriori
8. universality

نظر من، مسئله مرکزی علم اقتصاد، به عنوان یک علم اجتماعی، همین مسئله است...؛ چرا که با پیش فرض دانش کامل برای کنشگر، مسائل اقتصاد راه حل واقعی نخواهد یافت» (هایک، ۱۹۴۸ الف، ص ۵۰-۵۱).

بنابراین، هایک در رویکرد خود به علم اقتصاد، چرخشی معرفت‌شناسانه می‌کند و به خود فرآیند کسب دانش به عنوان بخشی از فرآیند بازار توجه می‌کند.

۲-۲. هایک و روش علم اقتصاد

در مقاله دوم، هایک مسئله دیگری را مطرح می‌کند که به بحث مقاله نخست مربوط و نقطه آغاز نهادگرایی هایک است. دغدغه هایک، در این مقاله، ملاحظات روش‌شناختی و عملی مربوط حل مسئله اصلی علم اقتصاد است. هایک مقاله دوم را چنین آغاز می‌کند: «کدام مسئله است آن مسئله‌ای که ما آرزوی حل آن را داریم، وقتی سعی در ایجاد نظم اقتصادی عقلانی^۱ داریم؟» (هایک، ۱۹۴۸ ب، ص ۷۷).

سپس خود به آن پاسخ می‌دهد: «به نظر می‌رسد که اگر کل اطلاعات مربوطه را داشته باشیم، اگر بتوانیم و اگر دانش کامل از وسایل در اختیار ما باشد، مسئله باقیمانده مسئله منطقی است؛ یعنی جواب پرسش از بهترین راه استفاده از وسایل، در ضمن فروض ماست. شرایط حل این مسئله، در بهترین شکل، در قالب ریاضی قابل بیان است. به طور خلاصه، نرخ نهایی جانشینی^۲ بین کالاها^۳ یا عوامل^۴ باید در کاربردهای متفاوت، یکسان باشد» (همان).

هایک در این عبارت‌ها، به طور خلاصه، اندیشه‌ای را بیان می‌کند که روش مکتب نئوکلاسیک بر آن بنا شده است؛ یعنی اینکه دانش و اطلاعات کامل باعث می‌شود مسئله علم اقتصاد به مسئله‌ای تحلیلی و منطقی تبدیل شود که با زبان ریاضی بتوان آن را بیان کرد. ولی از نظر هایک، «مسئله اقتصادی که جامعه با آن روبه‌روست، از نوعی دیگر است. محاسبات اقتصادی که در جهت حل این مشکل منطقی توسعه پیدا کرده است، اگرچه گام مهمی در حل مسئله اقتصادی جامعه بوده است، پاسخی به آن پرسش اساسی نیست. دلیل آن این است که "داده‌ها" که محاسبات اقتصادی با آن آغاز می‌کند، داده‌های مربوط به کل جامعه داده شده است که هیچ‌گاه، برای یک ذهن منفرد^۵ نمی‌تواند "داده‌شده" باشد» (همان).

1. rational economic order
2. marginal rate of substitution
3. commodities
4. factors
5. single mind

از نظر هایک، آنچه در واقعیت عملی اقتصاد باید، به آن پرداخته شود، مسئله نظم اقتصادی عقلایی است؛ ولی حل این مسئله با توجه به مسئله تقسیم دانش ممکن می‌شود. مسئله تقسیم دانش باعث می‌شود تعریف علم اقتصاد که به‌طور سنتی، به شکل تخصیص منابع بیان شده است، پرسش علم اقتصاد و نه مسئله علم اقتصاد تلقی شود.

«مسئله اقتصادی جامعه صرفاً، مسئله تخصیص منابع "داده‌شده" نیست - "داده‌شده" به این معنا که به یک ذهن منفرد داده شده باشد و آن ذهن بتواند با توجه به داده‌ها، آن مسئله را حل کند - بلکه مسئله این است که چگونه بهترین استفاده از منابع، با توجه به دانشی که افراد جامعه از آن دارند و با توجه به هدفی که هر یک از آن افراد برای خود دنبال می‌کنند، به عمل آید؟ بنابراین، مسئله در اصل، چگونگی استفاده از دانش است که مسئله اصلی علم اقتصاد است» (همان، ص ۷۸).

عمق این مسئله هنگامی آشکار می‌شود که هایک آن را به حوزه عملی و چگونگی سازمان‌دهی اقتصادی جامعه ربط می‌دهد. با غلبه روش‌شناسی اثبات‌گرا، در علم اقتصاد، مسئله تخصیص منابع، مانند علم فیزیک، به مسئله‌ای ریاضی تبدیل می‌شود؛ بنابراین، مسئله تخصیص به مسئله برنامه‌ریزی تقلیل می‌یابد. این امر باعث می‌شود مسئله تقسیم دانش نادیده گرفته شود و این تصور پیش آید که اگر همه داده‌ها برای یک ذهن منفرد که برنامه‌ریز باشد، آماده شود مسئله تخصیص فقط، مسئله‌ای ریاضی است که باید حل شود.

تعریف علم اقتصاد به تخصیص بهینه منابع محدود، به نیازهای نامحدود یک همان‌گویی است. اینکه در عمل، چگونه این هدف تحقق یابد، صرفاً مسئله‌ای نظری نیست، بلکه عملی نیز هست؛ به همین جهت، روش به‌کارگرفته شده نمی‌تواند اختیاری باشد، بلکه باید تابع هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی علم اقتصاد باشد؛ از این رو، هایک روش‌شناسی اثبات‌گرایانه را رد می‌کند. سازمان‌دهی اقتصادی برای اینکه بهینه و عقلانی باشد، باید این الزام را رعایت کند. اینکه کدام نظام اقتصادی (رقابت یا برنامه‌ریزی مرکزی) انتخاب شود، مسئله‌ای سیاسی نیست، بلکه معرفت‌شناختی است. برنامه‌ریزی متمرکز لزوماً، از روش اثبات‌گرا استفاده می‌کند که بر «کل‌های آماری»^۱ مبتنی است و این روش از دانش‌های پراکنده که به وضعیت خاص زمان - مکان مربوط است، صرف نظر می‌کند.

«... آن نوع دانشی که باید مد نظر علم اقتصاد باشد، ماهیتاً نمی‌تواند به شکل داده‌های آماری درآمده، در اختیار برنامه‌ریزی مرکزی قرار بگیرد... برنامه‌ریزی مرکزی مبتنی بر

1. statistical aggregates

اطلاعات آماری است که با توجه به ماهیتش نمی‌تواند شرایط خاص زمانی - مکانی را مدّ نظر قرار دهد...» (همان، ص ۸۳).

۳-۲. تفاوت دانش و اطلاعات

برای اینکه سخن‌هایک بهتر فهمیده شود، باید بین دانش و اطلاعات تفکیک کنیم. از نظر هایک، دانش، مفهومی معرفت‌شناختی است که با فهمیدن سروکار دارد؛ ولی اطلاعات، مفهومی تجربی^۱ است. دانش در قالب گزاره‌های ترکیبی پیشین بیان می‌شود و شرایط امکان تجربه را فراهم می‌کند. دانش با درستی^۲ و نادرستی گزاره‌ها سروکار دارد؛ ولی صدق^۳ و کذب^۴ آنها را از طریق اطلاعات می‌توان بررسی کرد.

بنابراین، از دید هایک، دانش شرط امکان بهره‌برداری از اطلاعات است. در پایان مقاله دوم، هایک بر ماهیت خاص پدیده‌های اقتصادی و ممکن نبودن تبیین کامل آن، به زبان ریاضی تأکید می‌کند: «در رویکرد غالب، در علم اقتصاد، یک نکته اساسی به فراموشی سپرده شده است و آن ماهیت ذاتی پدیده‌هایی است که با آنها مواجه هستیم: نقص غیر قابل اجتناب دانش بشری و لذا، نیاز به فرآیندی که تحت آن، دانش به‌طور ثابتی کسب و مورد مفاهمه قرار می‌گیرد. هر رویکردی مثل اقتصاد ریاضی، با معادلات همزمانش که با این فرض آغاز می‌کند که دانش افراد با امور واقع عینی^۵ مطابقت می‌کند، هدف اصلی تبیین را گم می‌کند... تحلیل تعادل صرفاً مقدمه‌ای است برای مطالعه مسئله اصلی علم اقتصاد و مستقیماً، به فرآیندهای اجتماعی نمی‌پردازد» (همان، ص ۹۱).

درواقع، نهادگرایی هایک از این نقطه آغاز می‌شود که مکانیسم قیمت‌ها شرط لازم برای انتقال (مفاهمه) اطلاعات است؛ ولی شرط کافی برای کسب دانش لازم برای امکان‌پذیری کنش اقتصادی در بازار نیست.

مکانیسم قیمت‌ها، در یک ساخت نهادی معنادار است که این ساخت نهادی، به مثابه مجموعه‌ای از قواعد، دانش لازم را برای کنش اقتصادی و شکل‌گیری نظام قیمت‌ها فراهم می‌سازد؛ بنابراین، از نظر هایک، اصل موضوع حاکم بر رفتار فرد، پیروی از قواعد موجود در ساخت نهادی است؛ از این‌رو، تحلیلی نهادگرایانه لازم می‌شود.

1. empirical
2. correctness
3. truthfulness
4. falsehood
5. objective facts

۴-۲. پارادوکس^۱ نهادگرایی

در نظریه پردازی در حوزه نهادگرایی مشکلی وجود دارد که گریبانگیر هر نظریه‌ای در علوم اجتماعی است. این مشکل همان مسئله معروف کارگزار - ساختار^۲ است که در نهادگرایی در علم اقتصاد، خود را به شکل پارادوکس نشان می‌دهد. این پارادوکس چیست؟ این پارادوکس ناشی از این معضل^۳ است که در تبیین رفتار افراد، بر حسب ساخت نهادی یا برعکس، با یک دور^۴ روبه‌رو می‌شویم. نکته مهم اینکه این معضل، در علم اقتصاد، به شکل یک مسئله معرفت‌شناختی ظاهر می‌شود؛ به همین جهت، به شکل پارادوکس جلوه می‌کند. بنابراین، حل مشکل در گرو روش جدیدی است که مسئله را در سطح معرفت‌شناسی حل کند.

برای اینکه مسئله روشن‌تر شود، باید بینیم اصولاً، چرا این مسئله با اینکه کم و بیش تشخیص داده شده، به حل کامل نرسیده است؟ نهادگرایان قدیم و جدید، مکتب اتریشی و مکتب تاریخی آلمان، در یک هدف مشترک بوده‌اند و آن توضیح عملکرد اقتصاد بر حسب نهادهاست. همه آنها در یک نقص نیز مشترک بوده‌اند و آن بی‌پاسخ گذاشتن یک پرسش بنیادی در نهادگرایی است: نهاد چیست؟

۳. نهادگرایی سرل؛ قواعد تقویمی در برابر قواعد تنظیمی

یکی از کسانی که در رویکرد نهادی خود، به این نکته نزدیک شده است، جان سرل است. او به یک نکته بنیادی توجه کرده است: نقش زبان در نهادگرایی.

او می‌گوید: «یکی از دلایل برای عدم کفایت فرادش نهادگرایی، در غرب، عدم توجه به نقش زبان بوده است. نهادگرایان زبان را پیش‌فرض گرفته‌اند و سپس در مورد امکان نهادهای انسانی و ماهیت و عملکرد آنها پرسیده‌اند؛ ولی اگر شما زبان را پیش‌فرض بگیرید، پیشاپیش نهادها را در نظر گرفته‌اید» (سرل، ۲۰۰۵، ص ۲).

چنان که اشاره شد، دلیل پارادوکس نهادگرایی این است که در توضیح نهادها، بر حسب کنش و یا برعکس، دچار تسلسل می‌شویم؛ بنابراین، سرل با استفاده از فلسفه زبانی می‌کوشد آن را حل کند: «به جای پیش‌فرض گرفتن زبان در تحلیل نهادی، ما باید نقش زبان در تقویم نهادها را مورد تحلیل قرار دهیم» (همان).

1. paradox
2. agent-structure problem
3. dilemmas
4. circle

سرل راهی غیر مستقیم برای پاسخ دادن به چیستی نهاد در پیش می‌گیرد: «اگر ما بتوانیم ماهیت امور واقع نهادی^۱ را تحلیل کنیم و اینکه آنها چگونه از سایر امور واقع متفاوت هستند، برای پاسخ به سؤال "نهاد چیست؟"، در موقعیت بهتری قرار می‌گیریم» (همان).

با توجه به این رویکرد سرل می‌کوشد ساختار منطقی امور واقع نهادی را تشریح کند. او سه مفهوم نیت‌مندی جمعی^۲، تخصیص یک کارکرد^۳ و کارکرد جایگاهی^۴ را تعریف می‌کند. طبق استدلال وی، امور واقع اجتماعی نتیجه نیت‌مندی جمعی است.

۱. انسان این ظرفیت را دارد که به یک شیء^۵ کارکردی تخصیص دهد که آن شیء، به واسطه ویژگی‌های ذاتی‌اش، آن کارکرد را ندارد.

۲. برای تبدیل شدن امور واقع اجتماعی به امور واقع نهادی، یک جایگاه خاص، به شکل جمعی، باید به یک شخص یا یک شیء نسبت داده شود، به گونه‌ای که موقعیت در عملکرد کارکرد آن شیء یا شخص، بر پذیرش جمعی مبتنی باشد.

شکل کلی منطقی اعمال یک کارکرد به این صورت است: X در زمینه C ، به مثابه Y ^۶ در نظر گرفته می‌شود.

سرل به این نکته مهم اشاره می‌کند که امور واقع نهادی، اصولاً اجتماعی است و نه فردی؛ به همین جهت، برخلاف مکتب نئوکلاسیک، هرگز با انتخاب فردی نمی‌توان آنها را توجیه کرد. در واقع، گرچه وجود نهادها به واسطه وجود انسان‌هاست، یعنی صرفاً انسان می‌تواند نهاد را به وجود آورد، این نهادها نتیجه انتخاب جمعی است و نه فردی؛ یعنی گرچه افراد نسبت به نهادها تقدم هستی‌شناختی دارند، نهادها نسبت به انتخاب افراد تقدم منطقی دارد. از دیدگاه سرل، کلید حل پارادوکس نهادگرایی در فهم دو نکته است:

الف) نخستین نکته به رابطه نهادها و قواعد و تفکیکی مربوط است که بین دو نوع قاعده قائل می‌شود.

«زمانی که رویه^۷ در نظر گرفتن X به عنوان Y تنظیم شد، آن به قاعده تبدیل می‌شود؛ قواعدی که به شکل «در زمینه C ، X به مثابه Y در نظر گرفته می‌شود»، می‌باشند. این قواعد مقوم^۸ ساختار نهادی هستند. چنین قواعدی از قواعد تنظیمی^۹ که صرفاً، به شکل X

1. institutional facts

3. function

5. object

7. procedure

9. regulative

2. social intentionality

4. status function

6. X counts as Y in context C .

8. constitutive

را انجام بده،^۱ است، متفاوت است؛ چرا که قواعد تنظیمی صرفاً، فعالیت‌هایی را تنظیم می‌کنند که مستقل از قاعده موجود باشد. قواعد تقویمی نه تنها تنظیم می‌کنند، بلکه مقوم رفتاری که تنظیم می‌شود نیز می‌باشند» (همان).

نکته‌ای که سرل به آن اشاره می‌کند، از این نظر مهم است که دست‌کم، در فراداهش نهادگرایی در علم اقتصاد بی‌سابقه است. گفتیم که بحث کارکرد جایگاهی سرل، به معنای ردّ روش‌شناسی و معرفت‌شناسی مکتب نئوکلاسیک، در حوزه نهادگرایی است که در آن، از طریق انتخاب عقلایی افراد، ساخت نهادی توضیح داده می‌شود. این نکته کمابیش در فراداهش نهادگرایی قدیم، مکتب اتریشی و مکتب تاریخی آلمان نیز سابقه دارد؛ زیرا در این مکاتب نیز، هر انتخابی مسبوق به ساخت نهادی است.

در مورد این مسئله، به بهترین وجه، در نهادگرایی هایک بحث شده است و مخالفت وی با پارادایم دکارتی که هایک آن را برساخت‌گرایی^۲ می‌نامد، در همین باره است. استدلال هایک برای مخالفت با پارادایم دکارتی، در علم اقتصاد، موضوع محدودیت ذهن است؛ از این رو، نقد وی معرفت‌شناختی بوده، با بهره‌گیری از فلسفه نقادی کانت صورت گرفته است. هایک از این دیدگاه می‌کوشد علم اقتصاد را از زیر سایه معرفت‌شناسی دکارتی خارج کند؛ ولی در مقوله آگاهی،^۳ به هیوم و ماخ^۴ نزدیک‌تر است تا به کانت؛ به همین جهت، توجه چندانی به مبحث خودآگاهی^۵ ندارد و این باعث می‌شود از قواعد تقویمی که سرل آن را در نهادگرایی خود می‌آورد، نتواند به درستی استفاده کند.

بنابراین، نکته‌ای کلیدی که حتی اقتصاددان فیلسوفی چون هایک نتوانست در نظریه خود بگنجانند، مسئله آگاهی است؛ یعنی شکل‌گیری و تداوم واقعیت اقتصادی به افرادی وابسته است که خودآگاهی دارند.

ب) دومین نکته‌ای که سرل به آن توجه کرده، عنصر زبان در شکل‌گیری و تداوم امور واقع نهادی است.

چنان که اشاره شد، در نهادگرایی سرل، آنچه باعث می‌شود امور واقع نهادی شکل گیرد، قواعد تقویمی است که می‌توان به شکل یک ساختار منطقی، آنها را بیان کرد. که آن ساختار منطقی یک موقعیت جایگاهی را بیان کند. ابتکار سرل تفکیک دو نوع قاعده و نقش قواعد تقویمی در شکل‌گیری امور واقع نهادی است. حال این سؤال پیش می‌آید که

1. do X.
2. constructivism
3. consciousness
4. Mach
5. self-consciousness

این قواعد تقویمی چگونه تغییر و تداوم نهادی را در پی دارد؟ سرل در این باره مفهوم «بازنمایی» را ابداع کرد. از نظر سرل، ابزار این بازنمایی زبان است: «یک موقعیت جایگاهی اگر قرار است موجود باشد، باید بازنمایی شده باشد و زبان یا هر نمادگرایی^۱ از این نوع می‌تواند ابزاری برای این بازنمایی باشد» (همان، ص ۱۲).

از دید سرل، دلیل اینکه نهادگرایان گذشته در حل پارادوکس نهادگرایی ناموفق بودند، این است که زبان را پیش فرض می‌گرفتند؛ ولی از نظر او، زبان به مثابه یک نهاد اجتماعی بنیادین، برای فهم ساختار بنیادین دیگر نهادهای اجتماعی الزامی است. از دیدگاه سرل، زبان صرفاً به وصف واقعیت نهادی از پیش موجود نمی‌پردازد، بلکه مقوم چنین واقعیتی است. بازنمایی کارکرد جایگاهی از طریق زبان است که به شکل قواعد تقویمی، شکل‌گیری و تداوم نهادها را در پی دارد؛ بنابراین، بدون بازنمایی، کارکرد جایگاهی ناممکن است؛ پس یک واقعیت نهادی تا جایی وجود دارد که از پیش بازنمایی شده باشد و شکل این بازنمایی، در گسترده‌ترین معنای خود زبانی است و کارکرد زبان بازشناسی چنین واقعیت نهادی‌ای است.

به نظر می‌رسد سرل با بیان دو نکته (آگاهی و قواعد تقویمی)، از یک سو و بازنمایی آن از طریق زبان، از سوی دیگر، پارادوکس نهادگرایی را حل کرده است و از آن طریق توانسته است برای حل مسئله اصلی علم اقتصاد راهی بیابد؛ ولی چنین نیست؛ زیرا چنان که خود او، در آغاز اشاره کرده است، به امور واقع نهادی نظر دارد و در پی شناخت امور واقع نهادی است و از این رو، به چیستی نهاد نمی‌پردازد. گرچه صورت‌بندی سرل از نهادگرایی عام^۲ است، در یک نقطه خاص^۳ می‌شود و آن نقطه مفروض بودن خود نهاد زبان برای تحلیل است. آیا راهی برای خروج از این بن‌بست وجود دارد؟ اشکال کار سرل این است که به دلیل مفروض گرفتن زبان، ابعاد هرمنوتیکی^۴ نهادگرایی را چنان که شایسته آن است در نظر نگرفته است. او در تعریف قواعد تقویمی که در آن، X در زمینه C، به مثابه Y در نظر گرفته می‌شود، از این نکته غفلت کرده است که اینکه Y چه معنایی داشته باشد، یعنی X چگونه تفسیر^۵ شود، از یک جامعه به جامعه دیگر فرق می‌کند. در واقع، در نظر گرفتن یک شیء به مثابه شیئی دیگر، «پیروی از یک قاعده» است.

1. symbolism
2. general
3. specific
4. hermeneutical
5. interpretation

بنابراین، گرچه قواعد تقویمی را به شکلی که سرل می‌گوید، می‌توان تعریف کرد، در عمل، با یک مشکل مواجه هستیم و آن چگونگی پیروی از این قواعد تقویمی است؛ زیرا افراد در پیروی از یک قاعده، همزمان آن را تفسیر می‌کنند؛ ولی اینکه چه عاملی تفسیر درست را تضمین می‌کند، مسئله‌ای است که سرل به آن پاسخی نداده است؛ به همین دلیل، گرچه تحلیل سرل شناخت امور واقع نهادی را ممکن می‌کند، نمی‌گوید که نهاد چیست. سرل یک مسئله معرفت‌شناختی را در نظر نگرفته است و آن اینکه افراد در یک جامعه، چه معیار^۱ مشترکی در پیروی از یک قاعده دارند؟

سرل این مسئله معرفت‌شناختی را مد نظر قرار نداده که افراد چگونه باید بدانند که مفهوم پیروی از یک قاعده چیست؟ شناخت اینکه پیروی از یک قاعده چیست، به معنای فهم آن قاعده در چگونگی به‌کارگیری آن است؛ بنابراین، باید معیاری وجود داشته باشد که مبتنی بر آن، پیروی افراد از یک قاعده هماهنگ شود و همه تفسیر واحدی از مفهوم آن داشته باشند. آیا چنین معیاری وجود دارد؟ به نظر می‌رسد آخرین گام در حل پارادوکس نهادگرایی و حل مسئله اصلی علم اقتصاد، حل مسئله معیار، در پیروی از یک قاعده است.

۴. مسئله معیار در پیروی از یک قاعده

مسئله «پیروی از قاعده» چیست و چه ارتباطی با پارادوکس نهادگرایی دارد؟

اگر شخص را پیروی‌کننده از قاعده در نظر بگیریم، یعنی کنش‌های فرد مبتنی بر نظامی از قواعد در نظر گرفته شود، بعد معنایی^۲ باور اشخاص اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. مسئله پیروی از قاعده نیز، نتیجه در نظر گرفتن این بعد معنایی درباره رفتار اشخاص است. کریپکی^۳ (۱۹۸۲) در تفسیر خود از «پژوهش‌های منطقی»^۴ ویتگنشتاین، به این مسئله توجه کرده است. از نظر کریپکی، هر توالی محدود^۵ از مصادیق^۶ یک رفتار می‌تواند با قواعد بی‌شماری هماهنگ شود. بر این مبنا، او چالشی شک‌گرایانه^۷ در مورد تعیین^۸ معنایی مجموعه باورهای^۹ افراد مطرح می‌کند. دو جنبه این چالش متمایز است (اسفلد، ۱۹۹۹، ص ۱۹۱-۱۹۶): ناکران‌مندی و هنجارمندی.

الف) مسئله ناکران‌مندی:^{۱۰} چگونه توالی محدودی از مصادیق می‌تواند ما را صرفاً، به یک قاعده به جای قواعد بی‌شمار برساند؟

1. criterion

3. Kripke

5. finite sequence

7. sceptical

9. beliefs

2. semantical

4. philosophical investigation

6. examples

8. determinacy

10. infinity

ب) مسئله هنجارمندی^۱: چه چیزی تعیین کنندهٔ سلوک درست^۲ برای ادامهٔ یک مجموعه معدود از مصادیق، به طریقی است که شخص بتواند از یک قاعده پیروی کند (چگونگی تمایز پیروی درست و نادرست از یک قاعده)؟

از نظر کرییکی، راه حل این مسئله، اگر وجود داشته باشد، اجتماعی است؛ بنابراین، وی نیز، به موقعیتی مشابه موقعیت سرل در پاسخ دادن به مسئله نهادگرایی می‌رسد؛ یعنی عضویت در یک جامعهٔ خاص. بنابراین به نظر می‌رسد این مسئله نمی‌تواند راه‌حلی عام داشته باشد؛ ولی چنین نیست. برای حل مسئله، کافی است بین قواعد تنظیمی و تقویمی، در علم اقتصاد تفکیک قائل شویم. چنان که در بیان نظر سرل آوردیم، در قواعد تقویمی، X در زمینه C، به مثابه Y تفسیر می‌شود. گفتیم نکته‌ای که سرل در نظر نداشت، این بود که خود این تفسیر مسئله‌دار است و ریشهٔ پارادوکس نهادگرایی نیز در این تفسیر است؛ چون اگر افراد از قاعده پیروی کنند و در این پیروی، به تفسیر واحدی برسند، نهاد خودبه‌خود، از وحدت این تفسیر شکل می‌گیرد؛ بنابراین می‌توان نهاد را چنین تعریف کرد: نهاد در اصل، قاعده‌ای است که افراد در پیروی از آن، تفسیر واحدی داشته باشند.

پس پارادوکس نهادگرایی، در یک مسئله هرمنوتیکی ریشه دارد. نکته این است که این مسئله، گرچه راه حل عام ندارد، از نظر معرفت‌شناختی، در علم اقتصاد راه حل عام دارد. برای حل این مسئله هرمنوتیکی، در علم اقتصاد، به عنصری عینی نیاز داریم تا در پیروی از قواعد، به تفسیری واحد برسیم. این عنصر عینی چیزی نیست، جز منطق محض انتخاب. نکته‌ای که وجود دارد، تغییر در روش است. مکتب نئوکلاسیک نیز، از منطق انتخاب بهره می‌گیرد؛ ولی از آنجایی که روشی که به کار می‌گیرد، اثبات‌گرایانه است و در تجربه‌گرایی منطقی ریشه دارد، نمی‌تواند به عنوان عنصری عینی، از منطق انتخاب استفاده کند. در واقع، مکتب نئوکلاسیک ترکیب ناهمگونی از عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی ساخته است. به دلیل دوگانه بودن منابع معرفت (عقل و تجربه)، با دو نوع گزاره متفاوت روبه‌رو هستیم: گزاره‌های تحلیلی پیشینی که بر یک معرفت‌شناسی عقل‌گرا مبتنی است و گزاره‌های ترکیبی پسین که بر یک معرفت‌شناسی تجربه‌گرا مبتنی است. در واقع، به زبان منطق: شرایط صدق^۳ مدل بر گزاره‌های تحلیلی مبتنی است؛ از این رو، صرفاً اعتبار منطقی مدل است که شرایط صدق آن را تعیین می‌کند؛ ولی ارزش صدق^۴ مدل، از طریق داده‌های آماری تعیین

1. normativity
2. correct manner
3. truth conditions
4. truth value

می‌شود. به عبارتی، درستی و نادرستی مدل بر منطق انتخاب مبتنی است؛ ولی صدق^۱ و کذب^۲ فرضیه‌ای که مدل، در جهت آزمون آن برآزش می‌شود، به داده‌های آماری بستگی دارد. این آزمون، آزمون یک امکان منطقی است و نه واقعی؛ به همین جهت، مکتب نئوکلاسیک از اصل «ثبات دیگر عوامل» برای توجیه فرضیه‌های خود استفاده می‌کند. به عبارتی، از آنجا که شرایط صدق مدل، در مکتب نئوکلاسیک، صرفاً از طریق اعتبار منطقی تضمین می‌شود، یک روش اثبات‌گرایانه، در قالب تجربه‌گرایی منطقی نمی‌تواند از منطق انتخاب، به مثابه یک عنصر عینی، در حل مسئله پیروی از قاعده استفاده کند.

۱-۴. روش فرارونده و مسئله معیار

برای اینکه مسئله روشن‌تر شود، نخست بیان می‌کنیم که چگونه به‌کارگیری یک روش «فرارونده» و نه اثباتی می‌تواند مسئله پیروی از قاعده را حل کند. در اینجا، برای حل مسئله، توجه ما به مفهومی از حقیقت است که شرایط امکان شناخت را برای ما فراهم می‌کند؛ بنابراین، در اینجا، در پی مفهوم کانتی تجربه خواهیم بود که از مفهوم تجربه در تجربه‌گرایی منطقی متفاوت است.

از نظر کانت، دانش ناشی از تجربه است؛ ولی خود تجربه را صرفاً، از طریق یک روش فرارونده می‌توان تبیین کرد؛ بنابراین، دانش گرچه پیشینی و مستقل از تجربه است، شرایط امکان تجربه را بیان می‌کند. در روش کانتی، تجربه بر گزاره‌های ترکیبی پیشینی^۳ مبتنی است. این گزاره‌های ترکیبی پیشینی، مفاهیم مورد نظر برای دانش تجربی را فراهم می‌کنند؛ به همین جهت، از خلطی که در تجربه‌گرایی منطقی، بین تجربه و ادراک^۴ وجود دارد، پرهیز می‌شود. در معرفت‌شناسی کانتی، بین تجربه و ادراک تمایز قائل می‌شوند؛ به همین جهت، بین عناصر کارکردی فهم^۵ که به شکل خودجوش و فعال، ذهن انجام می‌دهد و دریافت^۶ که به شکل منفعل، فقط پذیرنده داده‌هاست، تمایز وجود دارد. بنابراین، در روش کانتی می‌توان بین دانش که بر مفاهیم مبتنی است و اطلاعات که بر داده‌ها مبتنی است، تمایز قائل شد؛ تمایزی که در فرادش تجربه‌گرا ممکن نیست.

دانش اصولاً بر مفاهیم مبتنی است که در تجربه ریشه دارد و البته این تجربه از جنس یادگیری است؛ اما اطلاعات بر داده‌ها مبتنی است که در امور واقع ریشه دارد؛ بنابراین، دانش، شرط صدق و اطلاعات، ارزش صدق گزاره‌های علم اقتصاد را فراهم می‌کند.

1. true

3. a priori synthetic

5. conception

2. false

4. perception

6. reception

دانش مفاهیمی در اختیار ما می‌گذارد که گرچه پیشینی است، شرط هر گونه تجربه را در علم اقتصاد فراهم می‌کند؛ از این رو، درستی و نادرستی گزاره‌های علم اقتصاد، به آن وابسته است. اطلاعات به دست آمده از داده‌ها اولاً، در سایه چنین دانشی فهمیدنی^۱ است و ثانیاً، صدق و کذب گزاره‌های علم اقتصاد را تعیین می‌کند.

بنابراین روش فرارونده کانتی، با چنین تعریفی از تجربه، مفهومی را از حقیقت در اختیار ما می‌گذارد که در آن، واقعیت باید خود را با شرایط پیشین ذهن تطبیق دهد؛ یعنی اصولاً، تجربه خارج از چارچوب مفهومی علم اقتصاد که در قالب گزاره‌های ترکیبی پیشینی بیان می‌شود، ممکن نیست.

این موضوع از این جهت مهم است که مسئله ما را در حوزه پیروی از قاعده حل شدنی می‌کند؛ زیرا اصولاً، قواعد در شکل بازنمایی یک شرط، برای افراد فهمیدنی می‌شود؛ بنابراین قاعده، بازنمایی یک شرط است. این شرط را منطق محض انتخاب در اختیار ما می‌گذارد؛ به همین جهت، معیاری که باعث می‌شود وحدت تفسیر پدید آید، منطق محض انتخاب است. حال اگر شرایط امکان منطق محض انتخاب، در قالب گزاره‌های ترکیبی پیشینی بیان شود، دانش اقتصاد بر مبنای همین گزاره‌ها شکل می‌گیرد. از سویی، پیروی از یک قاعده به معنای فهم^۲ یک مفهوم است؛ زیرا افراد در مقام یک سوژه به کارگیرنده مفاهیم^۳ می‌توانند از یک قاعده پیروی کنند. بنابراین، پارادوکس نهادگرایی حل می‌شود؛ زیرا اگر افراد قواعد را بفهمند، نظم نهادها به عنوان نظامی از قواعد، خودبه‌خود شکل می‌گیرد؛ یعنی حلقه واسط بین فرد و نهاد همین قاعده است.

با شناخت قواعد در قالب مفاهیمی که بنیان دانش پیشینی است، مسئله پیروی از قاعده به عنوان یک مسئله معرفت‌شناختی حل می‌شود. ساخت نهادی به عنوان نظامی از قواعد، باید شرط صدق منطق انتخاب در نظر گرفته شود؛ یعنی ما فقط در صورتی می‌توانیم از منطق انتخاب، در علم اقتصاد استفاده کنیم که شرط صدق آن که همانا ساخت نهادی است، فراهم باشد و برعکس، هر گونه ساخت نهادی به مثابه نظامی از قواعد، فقط در صورتی می‌تواند شکل بگیرد و دانش لازم را برای کنش اقتصادی در اختیار ما بگذارد که بر منطق انتخاب به عنوان تنها معیار عینی مبتنی باشد.

حال می‌توان مسئله اصلی علم اقتصاد را بررسی کرد. این با تفکیکی ممکن است که بین قواعد و قوانین در علم اقتصاد انجام می‌دهیم.

1. understandable
2. understanding
3. concept employing subject

قوانین علم اقتصاد بر منطق محض انتخاب مبتنی است؛ از این رو، ضرورت منطقی دارد. ولی قواعد (تقویمی) که افراد در ساخت نهادی از آن پیروی می‌کنند، کلیت خود را به این دلیل کسب می‌کنند که شرط صدق قوانین علم اقتصاد هستند.

نکته مهم این است که قوانین علم اقتصاد که ضروری است، در صورتی برقرار خواهد بود که قواعد حاکم بر این ساخت نهادی، تقویمی باشد و نه تنظیمی. فقط در این صورت، بین قواعد ساخت نهادی، از یک سو و قوانین منطق انتخاب، از سوی دیگر ارتباط برقرار می‌شود و از این رو، از نظر معرفت‌شناختی می‌توان درباره شرایط امکان تجربه، در قالب چارچوب مفهومی، مفهوم‌پردازی کرد و این چارچوب مفهومی، شناخت را در علم اقتصاد ممکن می‌کند و بنابراین، تأسیس علم اقتصاد ممکن می‌شود.

نتیجه‌گیری

هدف این مقاله بررسی امکان تأسیس علم اقتصاد، در هر جامعه‌ای مانند ایران است. به این منظور، بین اقتصاد نئوکلاسیک به مثابه یک رشته علمی و اقتصاد نئوکلاسیک به مثابه یک علم اجتماعی که با واقعیت اقتصادی نسبت مشخصی دارد، تفاوت قائل می‌شویم. برای بررسی اقتصاد نئوکلاسیک به مثابه یک علم اجتماعی به بازنگری مفاهیم واقعیت، حقیقت و زبان، در علم اقتصاد نیاز است. این بازنگری با تفکیک سه مفهوم پرسش، سؤال و مسئله، در علم اقتصاد وضوح بیشتری می‌یابد. مسئله اصلی علم اقتصاد به مشکلات دانش و هماهنگی می‌پردازد.

نتیجه نهایی این است که برای تأسیس علم اقتصاد، باید واقعیت اقتصادی را به مثابه نظم، موضوع تأمل قرار داد. نظم حاصل مجموعه‌ای از اصول، قواعد و قوانین است که واقعیت انضمامی بر مبنای آن شکل می‌گیرد. حقیقت علم اقتصاد بر قواعدی شکل می‌گیرد که پیروی از آنها، در واقعیت، به ایجاد نهادها و تحقق قوانین می‌انجامد. ولی اگر واقعیت بر بنیاد چنین قواعدی شکل بگیرد، بازنمایی آن از طریق زبان طبیعی ممکن می‌شود؛ زیرا پیروی از یک قاعده به مبنای فهم یک مفهوم است که می‌تواند مبنایی برای کنش قرار گیرد و ساخت نهادی را ایجاد کند و یا مبنایی برای بازنمایی یک شرط قرار گیرد و نظامی از گزاره‌ها را در قالب یک رشته علمی شکل دهد.

روش کشف حقیقت و تولید دانش نیز، فرارونده خواهد بود و نه اثبات‌گرایانه؛ یعنی نقطه عزیمت ما نه داده‌ها به مثابه امور واقع، بلکه قواعدی خواهد بود که پیروی از آنها به

مثابه یک کنش، امور واقع را شکل می‌دهد؛ بنابراین، واقعیت اقتصادی واقعیتی است که به واسطه کنش انسان ساخته می‌شود تداوم می‌یابد و این واقعیت ساخته شده است که موضوع^۱ علم اقتصاد قرار گیرد. اگر این واقعیت ناموجود باشد، یعنی نهادهایی که ساختن^۲ و تداوم^۳ واقعیت را از طریق کنش انسانی تضمین می‌کنند شکل نگرفته باشند، علم اقتصاد موضوعیت خود را از دست می‌دهد و لذا تأسیس علم اقتصاد نیز ناممکن خواهد بود.

1. subject
2. construction
3. continuity

منابع

- آیر، آلفرد جولز (۱۳۸۴)، زبان، حقیقت و منطق، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران: شفیعی. بلاگ (۱۳۸۰).
- چیزولم، ردریک (۱۳۷۸)، نظریه شناخت، ترجمه مهدی دهباشی، تهران: حکمت.
- کانت، امانوئل (۱۳۸۷)، سنجش خود ناب، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
- Boylan, T. A. & P. F. O'Gorman (2003), *Pragmatism in Economic Methodology: the Duhem-Quine Thesis Revisited*, *Foundation of Science*, 8, pp.3-21.
- Esfeld, M. (1999), "Rule Following & the Ontology of Mind", *Papers of the 22nd International Wittgenstein Symposium*.
- Hayek, F. A. (1948a), "Knowledge and Economics", *Individualism & Economic Order*, Chicago: University of Chicago Press.
- , (1948b), "The Use of Knowledge in Society", *Individualism & Economic Order*, Chicago: University of Chicago Press.
- Kripke, S. A. (1982), *Wittgenstein on Rules & Private Language*, Oxford: Blackwell.
- Patterson, D. (2003), "What is a Correspondence Theory of Truth?", *Synthese*, pp.137, 421-444.
- Searle, J. R. (2005), "What is an Institution?", *Journal of Institutional Economics*, no.1, pp.1-22.
- Wittgenstein, Ludwig (2001), *Philosophical Investigations*, Blackwell Publishing.